

ارسال: ۱۴۰۳/۰۲/۰۲

پذیرش: ۱۴۰۴/۰۲/۱۷



10.22034/nf.2025.541597.

همایون در ایران: میرفرمودت اقامت (بررسی و تحلیل منابع مکتوب)

کریم نجفی برزگر* (دانشیار گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تهران، تهران، ایران)

چکیده: با فوت بابر در ۹۳۷ق/ ۱۵۳۰م پسر ارشدش نصیرالدین محمد همایون بر تخت سلطنت نشست. وی پس از استقرار در دهلی، برای تثبیت حاکمیت خود درگیری‌های سختی با حاکمان زمان از جمله شیرشاه سوری افغان ملقب به بهادرشاه داشت و از طرف دیگر مورد حسادت برادرانش کامران میرزا و عسکری میرزا، که قصد قتل او را داشتند، قرار گرفت. همایون در سال ۹۵۱ به توصیه بیرام خان هند را به قصد ایران ترک کرد. از زمان سفر همایون به ایران و بازگشت وی به هند که با کمک شاه طهماسب صفوی مجدداً به تخت سلطنت رسید، پانزده سال طول کشید که از این مدت ۱۴ ماه را در دربار صفوی گذراند. همایون از طریق هرات، مشهد و سبزوار روانه قزوین شد و پس از ملاقات با شاه طهماسب و بعد از یکسال و دوماه اقامت در ایران، به یاری شاه طهماسب و از طریق سبزوار و دامغان و بسطام و تربت جام ابتدا قندهار و بعد کابل را تصرف کرد و سپس با سرکوب کامران میرزا به دهلی رفت. وی سرانجام در ۱۱ ربیع الاول ۹۶۳، در ۴۹ سالگی درگذشت.

کلیدواژه: همایون‌شاه، ایران، شاه طهماسب، کامران میرزا، بیرم خان.

۱. مقدمه:

بعد از فروپاشی آخرین دولت مسلمان شمال هند (سلاطین دهلی) در سال ۹۳۲ق و هم‌زمان با فرمانروایی دولت‌های مسلمان جنوب هند (از ۷۴۸ تا ۱۰۹۸ق)، بابر به قصد تصرف دهلی عازم هند

شد و با ابراهیم لودی در محل پانی پت، نزدیک دهلی، مصاف داد و بعد از شکست و به قتل رسیدن او، وارد دهلی شد و در ۹۳۲ق/ ۱۵۲۶م، بر تخت نشست و سلسله بابریان را تأسیس کرد.

۲. بنیانگذار تیموریان هند، ظهیرالدین محمد بابر (۹۳۲-۹۳۷ق/ ۱۴۹۴-۱۵۳۰م)

بابر، پسر عمر شیخ میرزا، از نوادگان امیر تیمور و قتل‌نگار خانم، دختر یونس خان ملقب به خان کبیر، از نواده‌های جغتایی خان، فرزند چنگیزخان بود (علامی ۱۸۷۷، ج ۱، ص ۸۶). دوره زندگانی او را می‌توان به سه دوره تقسیم کرد: از تولد تا جلوس بر تخت سلطنت فرغانه (۸۹۹ق)؛ نبرد با شیبیک خان/ شیبانی خان، مؤسس سلسله ازبکان، و عبیدالله خان ازبک، بر سر تصرف سمرقند و تصرف هند؛ و تأسیس سلسله بابریان هند.

بابر به نوشته مؤلف تاریخ فرشته، در ۶ محرم ۸۸۸ق/ ۱۴۸۳م متولد شد (فرشته ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۲؛ علامی ۱۸۷۷، همان‌جا؛ خواندمیر ۱۳۵۳، ج ۴، ص ۹۵). در دوازده سالگی، پدر را از دست داد و در ۵ رمضان ۸۹۹ق/ ۱۴۹۴م، در اندجان، پایتخت فرغانه، به پادشاهی رسید و لقب ظهیرالدین محمد یافت (بابر ۱۳۰۸ق، ج ۱، ص ۲؛ فرشته ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۲؛ علامی ۱۸۷۷، ج ۱، ص ۸۷). دخترش، گلبدن بیگم، سال جلوس او را بر تخت پادشاهی ۹۰۹ق ضبط کرده است (گلبدن بیگم ۱۹۲۵، ص ۲۹-۳۰).

بابر از ابتدا با حملات و تهاجمات سلاطین جغتائیه، تیموریه و ازبکیه مواجه شد. از این‌رو، کوشید ماوراءالنهر را تحت تسلط خود درآورد. او برای تصرف شهرها و نواحی حاصلخیز آسیای مرکزی، با خویشاوندان به جنگ برخاست (علامی ۱۸۷۷، ج ۱، ص ۸۸؛ گلبدن بیگم ۱۹۲۵، ص ۲۳). سلطان احمد میرزا، عموی بابر و حاکم سمرقند، سپس محمود سلطان خان، دایی سمرقند بار دیگر به دست شیبانی خان افتاد (محمدیار بن عرب قطغان ۱۳۸۶، ص ۶۵-۶۸؛ جهانگشای خاقان ۱۹۸۶، ص ۳۲۶). ازبکان در حصار شادمان، بابر را محاصره کردند. این محاصره شش ماه طول کشید. از این‌رو، شیبیک خان به بابر پیغام داد اگر خواهر خود، خانزاده بیگم، را به او بدهد، بین آنان صلح خواهد شد و او محاصره را خواهد شکست. بابر به خواسته او پاسخ مثبت داد و بدین ترتیب، خانزاده بیگم به عقد شیبیک خان درآمد (گلبدن بیگم ۱۹۲۵، ص ۳۰).

پس از آن، بابر مدتی در قندز و بدخشان بود. در بدخشان، مورد استقبال خسروشاه، حاکم آنجا، قرار گرفت و سپس، به کمک نیروی نظامی او به کابل رفت و در اواخر ربیع‌الثانی سال ۹۱۰ ق آن شهر را از محمد مقیم ارغون، امیر شهر، بازپس گرفت و در آنجا ماند (علامی ۱۸۷۷، ج ۱، ص ۱۴۱؛ گلبدن بیگم ۱۹۲۵، ص ۳۱؛ خواندمیر، ج ۴، ص ۳۰۸). در سال ۹۱۱ ق، سلطان حسین میرزا بایقرا، فرمانروای هرات، از بیم شیبانی‌خان از بابر کمک خواست و او رهسپار هرات شد و با آنکه در راه خبر مرگ سلطان حسین میرزا بایقرا را شنید، به حرکت خود ادامه داد و در هرات، با بدیع‌الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا، پسران سلطان حسین میرزا بایقرا، ملاقات کرد، ولی کوشش‌هایش برای اتحاد بر ضد ازبکان به جایی نرسید (گلبدن بیگم ۱۹۲۵، ص ۳۲؛ علامی ۱۸۷۷، ص ۸۹-۹۰؛ ریاض‌الاسلام ۱۳۷۳، ص ۲۰-۲۱؛ روملو ۱۳۵۷، ص ۱۲۲-۱۲۳). با مرگ سلطان حسین میرزا بایقرا و بی‌لیاقتی پسرانش، شیبانی‌خان بخش بزرگی از خراسان را فتح کرد. در نتیجه، بابر از طریق هندوکش به کابل بازگشت. در سال ۹۱۳ ق، قندهار و زمین داور را از دست ارغون‌ها گرفت و برادر خود، ناصرالدین میرزا، را به حکومت قندهار منصوب کرد و در همان سال خود را بابر پادشاه خواند.

با کشته شدن شیبانی‌خان در سال ۹۱۶ ق، در جنگ مرو، به دست شاه اسماعیل اول صفوی، فرصت مناسبی به دست بابر افتاد. او در زمستان سال ۹۱۷ ق، برای بار سوم، به سوی سمرقند حرکت کرد. چون به بدخشان رسید، با میرزا خان، پسرعمویش، به حصار شادمان رفت و حکومت آن نواحی به فرمان شاه اسماعیل اول، به خان میرزا تعلق گرفت (اسکندریک ۱۳۵۰ ج ۱، ص ۳۹). بابر پس از تسخیر آنجا، با فرستادن سفیری به دربار شاه اسماعیل، از او کمک خواست و وعده داد در صورت پیروزی کامل بر سمرقند و بخارا، خطبه به نام او بخواند و سکه ضرب کند (جهانگشای خاقان ۱۹۸۶، ص ۴۱۴؛ اسکندر بیگ ج ۱ ص ۱۴۰؛ خواندمیر ۱۳۵۳، ج ۴، ص ۵۲). شاه اسماعیل پذیرفت و احمد بیک صوفی اوغلی و شاهرخ بیک افشار را با گروهی جهت کمک نزد وی فرستاد تا بخش‌هایی از ماوراءالنهر را تسخیر کند (خواندمیر ۱۳۵۳، همان‌جا؛ جهانگشای خاقان ۱۹۸۶، ص ۴۱۳-۴۱۴؛ فرشته ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۲۷). بابر به امداد شاه اسماعیل، با هفتاد هزار نفر و به نوشته فرشته، با شصت هزار نفر به بخارا و سمرقند رفت و سلاطین اوزبک، مانند عبیدالله خان و جانی بیگ سلطان را شکست داد و بخارا را گرفت.

در نیمهٔ رجب همان سال به سمرقند رفت و بر تخت جلوس کرد، خطبهٔ اثنی‌عشری به نام شاه اسماعیل خواند و هشت ماه در آنجا ماند (فرشته ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۲۸؛ نجفی برزگر ۱۳۹۳، ص ۵۷-۵۸). مردم سنی مذهب سمرقند ابتدا از جلوس او بر تخت سلطنت سمرقند خوشحال شدند، ولی بعد، چون دریافتند او هواخواه قزلباشان شیعی شده است، از او بیزار شدند (ریاض‌الاسلام ۱۳۷۳، ص ۲۹). از این‌رو، بابر ناگزیر نیروهای کمکی ایرانی را از سمرقند با احترام و پاداش مرخص کرد و نزد شاه اسماعیل گسیل داشت و خود عزم تسخیر بخارا کرد. چون به آنجا رسید، محمدمزید ترخان، حاکم بخارا، صورت واقعه را به بابر شاه عریضه کرد (روملو ۱۳۵۷، ص ۱۶۸-۱۷۰). بابر از سمرقند بیرون آمد. عبیدالله خان با شنیدن این خبر، با سپاهی از ازبکان به طرف تومان خیرآباد رفت، در کنار کول ملک با بابر جنگید (صفر ۹۱۸ق) و بابر شکست خورد و به حصار شادمان رفت (اسکندربیک ۱۳۵۰، همان‌جا؛ روملو ۱۳۵۷، ص ۱۷۰؛ بابر ۱۳۰۸، ص ۳۵۶-۳۵۸؛ علامی ۱۸۷۷، ج ۱، ص ۹۱؛ واصفی ۱۳۴۹، ج ۱، ص ۳۶؛ فرشته ۱۳۸۸، همان‌جا). از آنجا سفیری جهت دریافت کمک نزد بیرام بیگ قرامانلو، حاکم ایرانی بلخ، فرستاد و او امیر محمد شیرازی را با سیصد نیروی کمکی نزد وی فرستاد (روملو ۱۳۵۷، ص ۱۷۰)، اما با وجود این تمهیدات، عبیدالله خان حصار شادمان را تسخیر کرد و متوجه سمرقند شد. به نوشتهٔ محمد معصوم، بابر در سال ۹۲۲ق و به قول فرشته، در سال ۹۲۵ق و به روایتی در سال ۹۲۶ق، قندهار را در محاصره گرفت، ناحیهٔ گرمسیر را تسخیر کرد و از دست شجاع بیگ ارغون خارج ساخت و حکومت آنجا را به پسرش، کامران میرزا، و حکومت قندهار را به برادر خود، ناصرالدین میرزا، داد (روملو ۱۳۵۷، ص ۲۲۰-۲۲۱؛ اسکندربیک ۱۳۵۰، ج ۱، ص ۹۰-۹۱؛ گلبدن بیگم ۱۹۲۵، ص ۳۷؛ فرشته ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۳۱) و چون دیگر امیدی به فتح ماوراءالنهر و بازپس گرفتن سمرقند نداشت و در آسیای مرکزی به واسطهٔ وجود ازبکان و در ایران به دلیل حضور دولت مقتدر صفویان نمی‌توانست قلمروش را توسعه بدهد، متوجه هندوستان شد (فرشته ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۲۹؛ نجفی برزگر ۱۳۹۳، ص ۶۷-۶۹).

۳. جلوس بابر در دهلی

بابر از ۹۱۱ق، حملات خود را به هند آغاز کرد و در چند قشون‌کشی مظفرانه بعضی از نقاط مرزی، مانند گردنهٔ خیبر و پشاور را نیز که از نظر استراتژی نظامی مهم بودند، به دست آورد. در

۹۳۱ق، از رود سند عبور کرد و پیشاور، جهلم، سیالکوت و لاهور را تصرف و بعد عزم دهلی کرد (فرشته ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۲۹-۴۱). بابر در نزدیکی دهلی، با لشکریان ابراهیم لودی، امپراتور هند، مواجه شد. در ۹۳۲ق، دو طرف در میدان پانی پت با هم تلافی کردند. بابر پیروز از میدان بیرون آمد، ابراهیم لودی شکست خورد و به قتل رسید. بابر بر ویرانه‌های دولت لودیان، دهلی را به دست گرفت و در ۱۲ رجب ۹۳۲ق/ ۲۴ آوریل ۱۵۲۶م خود را امپراتور هند اعلام کرد و روز جمعه به نام او خطبه خواندند (بابر ۱۳۰۸، همان‌جا؛ فرشته ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۴۱-۴۰؛ روملو ۱۳۵۷، ص ۲۵۴-۲۵۵؛ گلبدن بیگم ۱۹۲۵، ص ۳۸).

پس از جلوس شاه طهماسب اول بر تخت سلطنت (۹۳۰ق)، بابر سفیری به نام خواجگی برای تبریک جلوس او اعزام کرد که در اواخر ۹۳۳ق به اتفاق سلیمان آقا، ایلچی شاه طهماسب، به همراه هدایا نزد بابر مراجعت نمود (بابر ۱۳۰۸ق، ص ۵۴۰-۵۶۶؛ فرشته ۱۳۸۸، ج ۲ ص ۴۶-۴۷). شاه طهماسب با پیروزی در نبرد جام و شکست ازبکان، ایلچی‌ای به نام حسن چلبی را همراه با نامه‌ای رسمی که حاوی پیروزی‌های درخشان او بر ازبکان بود، به دربار بابر فرستاد. حسن چلبی در ۱۵ جمادی‌الاول ۹۳۵ق/ ۲۵ ژوئن ۱۵۲۹م وارد هند شد (ریاض‌الاسلام ۱۳۷۳، ص ۴۷).

با فتح دهلی، افغان‌ها، که در جنگ پانی پت شکست خورده بودند و برای استرداد سلطنت از دست‌رفته خود تلاش می‌کردند، در چونپور قوای خود را متمرکز کردند، اما بر اثر تلاش‌های بابر و ولیعهدش، همایون، ره به جایی نبردند (آفتاب اصغر ۱۳۶۴، ص ۲۰، ص ۱۳۶). ازسوی دیگر، رانا سانگا، پادشاه هندوی چیتور، اتحادیه‌ای از راجپوتان و افغانان علیه بابر تشکیل داد و امپراتوری نویناد تیموری را تهدید کرد. در ۹۳۳ق، رانا سانگا همراه محمود خان لودی، برادر امپراتور مقتول هند، برای برانداختن تیموریان به آگره رفت و در حوالی فتح پور سیکری با بابر جنگید، اما شکست خورد. بابر بعد از این فتح، «غازی» خوانده شد (هروی ۱۹۲۷، ج ۲ ص ۲۰-۲۶) و اغلب قلاع و استحکامات مهم راجپوتان و مناطق افغان‌شین هندوستان را ضمیمه سلطنت خود کرد و تا سواحل بنگال پیش رفت و دولتی نیرومند بنیاد نهاد و سرانجام در ۵ جمادی‌الاول ۹۳۷ق/ ۲۵ دسامبر ۱۵۳۰م در آگره درگذشت (گلبدن بیگم ۱۹۲۵، ص ۵۲؛ فرشته ۱۳۸۸، ج ۲ ص ۵۷، هروی ۱۹۲۷، ج ۲، ص ۲۶-۲۷). به موجب وصیتش، در کابل به خاک سپرده شد. ظریفان «بهشت روزی باد» تاریخ فوت او یافتند. پس از او، پسرش، همایون، در ۹ جمادی‌الاول ۹۳۷ق/ ۲۵ دسامبر ۱۵۳۰م در آگره به

سلطنت رسید (گلبدن بیگم ۱۹۲۵، ص ۵۳). عبارت «خیرالملوک» را ماده‌تاریخ جلوس او ذکر کرده‌اند (علاّمی، ۱۸۷۷، ج ۱، ص ۱۹۱).

۴. نصیرالدین محمد همایون

دوره سلطنت همایون از جهت سیاسی اهمیت زیادی دارد. چراکه او با تلاش‌های خود یک‌بار دیگر حوادث تاریخ هند را به نفع تیموریان تغییر داد و دوباره سلسله تیموریان هند را تأسیس نمود. از این جهت وی را می‌توان «مؤسس ثانی سلسله تیموریان/ مغولان اعظم» نامید (بداؤنی ۱۳۸۰، ج ۱ ص ۲۳۶-۲۳۷؛ آفتاب اصغر ۱۳۶۴، ص ۶۸-۶۹). وقایع و حوادث زندگانی او را می‌توان به چهار دوره مهم تقسیم کرد: شاهزادگی، پادشاهی، انحطاط و تبعید و دوره بازگشت.

همایون، پسر ارشد ظهیرالدین بابر، در ۴ ذی‌قعدة ۹۱۳ق/ ۶ مارس ۱۵۰۸م در کابل متولد شد (فرشته ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۱؛ گلبدن بیگم ۱۹۲۵، ص ۳۵). ماده‌تاریخ تولد او را «همایون خان» و «شاه فیروز قده» یافته‌اند. (گلبدن بیگم ۱۹۲۵، همان‌جا). وی در دوازده‌سالگی، در ۹۲۵ق، با سمت استاندار به بدخشان رفت و حدود شش سال در آن سمت باقی ماند (گلبدن بیگم ۱۹۲۵، ص ۳۷). در آخرین لشکرکشی بابر به هند (۹۳۱ق)، که به استقرار دولت تیموری در آن دیار انجامید، از بدخشان به هند احضار شد و به نام معاون فرمانده کل ارتش بابری در اغلب عملیات جنگی همراه بابر جنگید و در تسخیر پایگاه‌های مهم دشمن، مانند آگره، حصار فیروزه و جونپور رشادت زیادی از خود نشان داد (آفتاب اصغر ۱۳۶۴، ص ۶۸-۶۹).

همایون در ۹ جمادی‌الاول ۹۳۷ق، به جانشینی پدر بر تخت سلطنت نشست و طبق وصیت پدر یا برادران به لطف و مدارا رفتار کرد و قلمرو وسیع خود را بین آنان قسمت نمود (فرشته ۱۳۸۸، ج ۲ ص ۶۲؛ گلبدن بیگم ۱۹۲۵، ص ۵۴). وی پس از تحکیم مبانی سلطنت در ۹۳۸ق و تسخیر قلعه کالنجر، حملات پیروزمندانه خود را به اطراف و اکناف کشور آغاز کرد و پس از خاموش گردانیدن فتنه عالم خان، پسر سلطان سکندر لودی، در جونپور به آگره بازگشت (بداؤنی ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۲۳۷). در آن اوان، محمدزمان میرزا، شوهر خواهر همایون و توده سلطان حسین میرزا که مدعی سلطنت بود، از زندان گریخت و تحت حمایت سلطان بهادر گجراتی درآمد. همایون، محمدزمان میرزا را طلبید و در ۹۴۱ق به قصد گوشمالی سلطان بهادر به طرف گجرات لشکر کشید و در منچپور مقابل

شدند. سلطان بهادر شکست خورد و به چانپانیر، پایتخت گجرات، و بعد احمدآباد رفت (بداونی ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۲۳۷؛ گلبدن بیگم ۱۹۲۵، ص ۱؛ فرشته ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۶۳-۶۵). همایون چانپانیر و احمدآباد را تصرف کرد و احمدآباد را به میرزا عسگری و پتن را به یادگار ناصر میرزا داد (فرشته ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۶۸-۷۰؛ گلبدن بیگم ۱۹۲۵، ص ۷۱). در ۹۴۳ق، با مخالفت شیر خان سوری افغان، مشهور به شیر شاه و ملقب به بهادر شاه، روبه‌رو شد. چون شیر خان سوری بیهار، جونیور و قلعه چنار را گرفت و به بنگاله رفت، همایون در ۹۴۳ق، قلعه چنار را محاصره کرد و چون مدت محاصره گذشت، محمد رومی خان را مأمور فتح حصار کرد و او در کمال سهولت و تدبیر قلعه را گرفت. در همان ایام، سلطان محمود حاکم بنگاله را به اردوی همایون رسانید و از او خواست تا به بنگاله رود. ازاین‌رو، همایون در ۹۴۵ق، عزیمت بنگاله کرد. شیر خان با اطلاع از این حادثه، پسر خود، جلال خان، را با گروهی مأمور محافظت از گدهی، که سر راه بنگاله واقع است، فرستاد. همایون نیز جهانگیر بیک مغول را مأمور تسخیر گدهی کرد. اما چون او با ایلغار جلال خان و یارانش مواجه و زخمی شد، همایون خود به گدهی رفت. ازاین‌رو، جلال خان و همراهانش به گور دارالملک بنگاله رفتند و شیر خان به چهارکند گریخت. همایون گور را مسخر ساخته و موسوم به جنت‌آباد گردانید. سرانجام، پس از سه ماه اقامت در آنجا بنگاله را به جهانگیر بیک و ابراهیم بیک، از امرای مغول، داد (فرشته ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۷۲؛ بداونی ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۲۳۹-۲۴۰) و خود برای تشبیه و دفع محمدزمان میرزا، که آغاز مخالفت نموده بود، رفت (علامی ۱۸۷۷، ج ۱، ص ۱۹۴)، اما محمدزمان میرزا در اثنای راه، که به تحریک سلطان بهادر به سند و لاهور رفته بود، به گجرات بازگشت، طلب عفو کرد و مورد عفو قرار گرفت (فرشته ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۷۳-۹۸).

۵. استقبال همایون در سیستان

همایون چون از توطئه برادران خود، عسگری میرزا و کامران میرزا برای قتل خود باخبر شد، در ۹۵۱ق، به توصیه بیرام خان، همراه او و ۲۲ نفر دیگر هند را به قصد ایران ترک کرد (فرشته ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۸؛ روملو ۱۳۵۷، ص ۳۹۸؛ خورشاه ۱۳۷۹، ص ۱۴۸؛ رای ۱۳۸۳، ص ۱۹-۲۴) و از راه سیستان و هرات به قزوین عزیمت کرد. همایون، به توصیه بیرام خان، از گرمسیر، نخستین نامه خود را توسط چولی بهادر ازبک برای شاه طهماسب ارسال داشت و از او اجازه ورود خواست (علامی ۱۷۸۸، ج ۱، ص

۳۰۳؛ مبارک، ۱۸۹۳). به نوشته برخی منابع، چون پاسخی دریافت نکرد، بدون اجازه وارد قلمرو شاه طهماسب شد. او در سیستان مورد استقبال احمد سلطان شاملو، حاکم آنجا، قرار گرفت (فرشته ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۸۱؛ بوداق قزوینی ۱۳۹۱، ص ۱۰۶). چون شاه طهماسب نامه همایون را دریافت کرد، اجازه ورود او را اعلام نمود و درباره نحوه پذیرایی از وی و همراهانش نامه‌ای به محمد خان شرف‌الدین اوغلی تکتلو نوشت (فرشته ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۷۳-۸۲؛ علامی ۱۷۸۸، ج ۱، ص ۳۰۶-۳۱۰). همایون با استقبال شاهانه سلطان محمد میرزا در ذی‌قعدة ۹۵۰/ق ۲۱ فوریه ۱۵۴۴م و اتالیقش وارد هرات شد (روملو ۱۳۵۷، ص ۳۹۹؛ فرشته ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۸۱؛ خورشاه ۱۳۷۹، ص ۱۰۵؛ بوداق قزوینی ۱۳۹۱، ص ۱۰۷؛ علامی ۱۸۷۷، ج ۱، ص ۳۱۸-۳۱۹) و از آنجا به جام رفت. در آنجا مقابر شیخ احمد جامی، مشهور به ژنده پیل، و قاسم انوار را زیارت کرد و یک رباعی بر دیوار مزار شیخ احمد جامی نوشت (نویی ۱۳۵۱، ج ۳، ص ۱۹۳). سپس در ۱۵ محرم ۹۵۱/ق ۸ آوریل ۱۵۴۴، وارد مشهد شد و بزرگان شهر از جمله شاهقلی سلطان استاجلو، حاکم مشهد، به استقبال او رفتند (خورشاه ۱۳۷۹، ص ۱۴۹؛ علامی ۱۷۸۸، ج ۱، ص ۴۳۵). همایون پس از ورود به شهر، به زیارت روضه مقدس امام رضا(ع) رفت تا از این طریق نظر شاه طهماسب را، که شیعه متعصبی بود، جلب کند.

۶. دیدار همایون با شاه طهماسب در قزوین

همایون با شاه طهماسب، در جمادی‌الاول ۹۵۱ق در قزوین، دیدار و هدایایی تقدیم شاه صفوی کرد (خورشاه ۱۳۷۹، ص ۱۵۰؛ روملو ۱۳۵۷، ص ۴۰۱؛ قمی ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۳۰۷-۳۰۸). در مورد محل این ملاقات بین مورخان اختلاف نظر است. فرشته آن را بیلاق قیدار بین ابهر و سلطانیه (فرشته ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۱۷۲) و قمی ابهر می‌داند (قمی ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۳۰۷). همایون پس از دیدار از اردبیل و زیارت قبور مشایخ صفوی به قزوین بازگشت. شاه طهماسب نیز به وسیله قاضی جهان قزوینی وزیر چند سند به امضای همایون رساند و اظهار داشت در صورتی کمک نظامی به او خواهد کرد که قندهار را به دولت صفوی واگذار کند و منابر هند را به اسماء ائمه مزین نماید (قمی ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۱۳۱۰؛ اسکندربیک ۱۳۵۰، ج ۱، ص ۹۸-۹۹). چون همایون این شرایط را پذیرفت، شاه طهماسب نیز فرزند خود، سلطان میرزا را که طفلی بیش نبود، با دوازده هزار نفر از قزلباش به سرکردگی بوداق خان

قاجار الله سلطان مراد میرزا و چند نفر دیگر، از جمله شاهقلی سلطان افشار، حاکم کرمان، و احمد سلطان، والی سیستان، و حیدر سلطان، حاکم نیشابور، در اختیار همایون قرار داد. همایون پس از دیدار از تبریز و اردبیل و زیارت قبور مشایخ صفویه، به قزوین بازگشت و از شاه طهماسب خداحافظی کرد و همراه نیروهای ایرانی و ده هزار سوار جرّار و به قولی دوازده هزار سوار رهسپار قندهار شد (قمی ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۳۰۹-۳۱۳؛ فرشته ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۷۳-۸۲؛ روملو ۱۳۵۷، ص ۴۰۴-۳۹۸؛ خورشاه ۱۳۷۹: ۱۵۲-۱۵۱). همایون و شاه طهماسب در زمان حکومتشان رابطه‌ای صمیمانه داشتند و از هرگونه تنش در مرزهای یکدیگر پرهیز می کردند (بیات ۱۹۴۱، ص ۱۱؛ نجفی برزگر ۱۳۹۳، ص ۱۰۰-۱۰۲). همایون در ۹۵۲ق، با انتشار خبر مرگ شیر شاه، عزم بازپس‌گیری سلطنت موروثی خود را کرد و برخلاف عهد و پیمانی که با شاه طهماسب داشت، راه افغانستان در پیش گرفت و کابل و قندهار را تصرف کرد. شاه طهماسب نه تنها واکنشی به این کار همایون نشان نداد، بلکه ولدبیگ تکلو را با شماری از گرجیان به هند فرستاد تا فتح کابل را تبریک بگوید. ولدبیگ در بازگشت از طرف همایون نامه‌ای برای شاه صفوی و دعوت‌نامه‌هایی برای عبدالصمد نقاش و دیگران آورد.

همایون در ۹۵۴ق، به بدخشان رفت و با برادرش، کامران میرزا، جنگید که به پیروزی همایون انجامید (روملو ۱۳۵۷، ص ۴۲۰-۴۲۱). در ۹۵۶ یا ۹۵۷ق، همایون، قاضی شیخعلی، وزیر مالیه خود را با نامه‌ای مشعر بر شورش کامران میرزا و در ضمن تسلیت در سوگ بهرام میرزا فرستاد و شاه صفوی نیز به وسیله کمال‌الدین الغ بیگ عرب گیرلو پاسخ دوستانه‌ای برای او فرستاد. همایون در ۹۵۸ق، خواجه غازی را به عنوان سفیر به ایران فرستاد و او دو سال در ایران ماند و در ۹۶۱ق، به هند بازگشت. همایون در ۹۶۱ق، با استفاده از نزاع و کشمکش جانشینان شیر شاه سوری و رؤسای افغانه هند، دوباره عزم فتح هند کرد و پیشاور و لاهور را گرفت. در ۹۶۲ق، دهلی را تسخیر کرد و بار دیگر سلسله تیموریان هند را بنا نهاد و سرانجام در ۱۱ ربیع‌الاول و به نوشته تتوی، در پانزدهم همان ماه در سال ۹۶۳ق، درگذشت. ماده تاریخ مرگ او را مولانا سید نجم‌الدین قاسم کاهی سمرقندی «همایون پادشاه از بام افتاد» گفته است. او در دهلی به خاک سپرده شد (قزوینی و تتوی ۱۳۸۳، ص ۵۶۴، خافی خان ۱۸۶۹، ج ۱، ص ۴۶۶؛ بداونی، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۳۱۹؛ فرشته، ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۱۴). بعد از او پسرش جلال‌الدین اکبر (۹۶۳-۱۰۱۴ق) به سلطنت رسید.

۷. مسیر رفت و برگشت همایون و همراهان وی به ایران

تاریخ دوره سفر همایون به ایران، به گفته سوکومار رای (۱۳۸۳)، در تاریخ هند مورد غفلت قرار گرفته است، چراکه تاریخ‌نگاران هندی ترجیح می‌دهند این دوره را بیرون از گستره تلاش تاریخ‌نویسی خود نشان دهند، با این پندار که رفتار همایون در ایران را خارج از ارتباط مستقیم با تاریخ هند می‌شمارند (رای ۱۳۸۳، ص ۱۳). زمانی که همایون تمام امیدهایش را در هند از دست داد و دیگر نتوانست در سند بماند، تصمیم گرفت رهسپار سفر مکه معظمه شود، اما سپاه دشمن آن‌قدر نزدیک شده بود که فرصتی برای این کار نیافت و ناگزیر عازم قندهار شد.

وی در هفتم ربیع‌الاول ۹۵۰ ق، عازم سفر شد و از قصبه جون به‌سوی قندهار، که بخشی از آن در تصرف برادرش کامران میرزا بود، حرکت کرد. طبق نظر جوهر آفتابچی، مسیر حرکت وی از جون، در ساحل شرقی رود سند، آغاز شد و کاروان سلطنتی از سیوان و گانداهو گذشت و به مستانگ (زمستونگ) در ایالت سند رسید (آفتابچی ۱۹۵۱، ص ۱۱۶). طبق گفته علامی، کاروان سلطنتی از جون به‌طرف سپی (سیوستان) حرکت کرد و پس از عبور از شال (کوئته امروز) به‌دلیل آگاه شدن از نقشه شوم کامران میرزا، از ادامه مسیر منصرف شد و به‌طرف مستونگ برگشت (علامی ۱۸۷۷، ص...). طبق گفته گلبدن بیگم، کاروان سلطنتی از جون به‌طرف سپی حرکت کرد و پس از عبور از بهکر سند به مستونگ، در حدود ۱۵۰ مایلی جنوب شرقی قندهار، رسید (گلبدن بیگم ۱۹۲۵، ص). مسیری را که علامی بیان کرده است، معتبرتر به نظر می‌رسد. به پیشنهاد همایون، کاروان سلطنتی از مستونگ به‌طرف گرمسیر، که محلی بین قندهار و خراسان بود، به راه افتاد. متأسفانه در هیچ منبعی تاریخ مشخصی برای این سفر به دست نیامد، هرچند که از منابع معتبر مشخص شده که همایون تا شوال ۹۵۰ ق در گرمسیر اقامت کرد. در اول شوال ۹۵۰ ق، وی از گرمسیر نامه‌ای برای شاه ایران، طهماسب صفوی، ارسال کرد (رای ۱۳۸۳، ص ۲۵-۳۰). همایون، به‌دلیل احتمال حمله میرزا عسکری، دیگر برادرش که در حوالی گرمسیر بود، توقف بیشتر در گرمسیر را صلاح ندانست و ناگزیر به‌سوی سیستان، که خارج از محدوده قندهار بود، رفت. در سیستان، وی و همراهانش مورد استقبال گرم احمد سلطان شاملو، حاکم سیستان، قرار گرفت (آفتابچی ۱۹۵۱، ص ۱۱۵-۱۱۶).

با اینکه در سیستان همایون هنوز پاسخی از دربار صفوی دریافت نکرده بود، تصمیم گرفت دومین نامه را از سیستان برای شاه طهماسب ارسال کند، زیرا بیم آن می‌رفت که شاه ایران ورود همایون و همراهانش را به خاک ایران بدون اجازه اهانتی به خود تلقی کند. با این اندیشه، همایون دومین نامه را به دربار ایران ارسال کرد و از شاه ایران اجازه ورود خواست.

چون نامه همایون به دست شاه طهماسب رسید، وی از اینکه فرمانروای هند درخواست پناهندگی به دربار ایران را نموده بود، بسیار شادمان شد و دستور داد سه روز در قزوین برای ابراز شادی و ورود همایون به قلمرو وی طبل بنوازند و توسط قاصدان دربار پاسخی گرم برای نامه همایون ارسال داشت و آن‌ها را به نزد همایون فرستاد. همچنین، به تمام حکام و زیردستانش دستور داد که از شاه هند و همراهانش با احترام تمام استقبال نمایند و از وی و همراهانش در هر جا که مایل است توقف نماید، به گرمی پذیرایی شاهانه انجام شود و مردم نیز در آن شرکت کنند و همه نیازمندی‌های همایون و همراهانش باید از دولت صفوی تأمین شود و مردم همان‌گونه که از شاه ایران اطاعت می‌کنند، از همایون نیز اطاعت کنند (افضل التواریخ، ورق ۱۱۷b، تاریخ امیر محمود، ورق ۹۱b، به نقل از رای ۱۳۸۳، ص ۳۲-۳۳).

همایون با همراهانش به قصد دیدار از هرات، که در تصرف دولت صفوی بود، سیستان را ترک کرد تا پس از دیدار از هرات برای زیارت به مشهد برود. در هرات، نامه شاه طهماسب را دریافت کرد. از زمان حرکت همایون و همراهانش از جون تا رسیدن به مشهد مقدس و ادامه مسیر او را تا قزوین، براساس منابع مکتوب و در دسترس، مرور می‌کنیم:

شروع حرکت از جون: ۷ ربیع‌الاول ۹۵۰ق/ دسامبر ۱۵۴۳ م تا رسیدن به شال (کویت)، ۵ ماه بعد (رای ۱۳۸۳، ص ۲۲).

بازگشت از مستونگ به شال و رفتن به گرمسیر (به دلیل منصرف شدن از سفر به مکه معظمه): اقامت در گرمسیر تا شوال ۹۵۰ق.

پس از دریافت نامه دلگرم‌کننده شاه طهماسب، از سیستان به سوی قندهار و سپس به مشهد مقدس حرکت کرد: نوروز ۹۵۱ق وارد مشهد شد.

مسیر وی از گرمسیر (بین قندهار و خراسان) به قلعه حاجی‌بابا در هیرمند، قلعه اوگ، فراه و هرات رفت. براساس تواریخ معتبر، به‌ویژه افضل التواریخ (وراق الف و ب ۲۰۲، اکبرنامه، ج ۱، ص ۴۳۴)

همایون در اواخر سال ۹۵۰ق و اوایل ۹۵۱ق در هرات ماند تا نوروز ایرانیان را ببیند و طبق منابع مورد اشاره بیش از یک ماه و نیم در هرات ماند. از هرات به جام رفت (در ۱۴ شوال ۹۵۱) و تربت شیخ احمد جام ژنده‌پیل را زیارت کرد. از آنجا به مشهد رفت (صفر ۹۵۱ق) و مدت چهل روز در آنجا ماند و مرقد مطهر حضرت ثامن‌الحجج را زیارت کرد. در اواخر صفر یا اوایل ربیع‌الاول به نیشابور رفت و از آنجا به سبزوار، صوفی‌آباد، دامغان و بسطام رفت. در بسطام آرامگاه شیخ بایزید بسطامی را دیدار کرد و سپس به خرقان رفت و از تربت ابوالحسن خرقانی همت طلبید و به سمنان رفت و بر سر تربت شیخ علاءالدین سمنانی رفت و از طریق ساوه وارد قزوین شد و به پیشنهاد شاه طهماسب ۳ روز در قزوین مورد پذیرایی قرار گرفت و سپس به بیلاق شاه طهماسب در سورلوق (تاریخ الفی، ورق ۴۱۹) یا قیدار (فرشته ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۴۳۶)، که تا قزوین شش روز راه بود، رفت. ملاقات دو پادشاه در ۳۰ جمادی‌الاول ۹۵۱ق ثبت شده است. همایون چهار ماه نزد شاه طهماسب ماند و بعد از خداحافظی در ۳۰ رمضان ۹۵۱ق، به مشهد رسید. وی در ۱۴ شوال ۹۵۱ق، وارد جام شد و از طریق طبس خود را به سیستان رساند و سرانجام در ۷ محرم ۹۵۲، وارد قندهار شد.

۸. نتیجه‌گیری

آنچه از منابع مکتوب و موجود استنباط می‌شود این است که همه آن‌ها اشاره به سفر همایون در ۹۵۱ق، به ایران دارند، ولی درباره مدت اقامت وی در ایران به‌روشنی مطلبی بیان نمی‌کنند. مشخص است که از زمان تصمیم همایون به هجرت از هند به‌سوی سرزمین مکه معظمه و تغییر مسیر وی به‌سوی هرات و سیستان و پناه بردن به دربار صفوی و بازگشت پیروزمندانه وی به هند با حمایت دربار ایران و یاری نیروهای ایرانی و تأسیس مجدد سلطنت تیموریان هند، پانزده سال به طول انجامید. همه منابع فارسی هند و منابع غیرفارسی این نکته را تأیید می‌کنند. این در حالی است که به مدت اقامت وی در ایران چندان اهمیتی نمی‌دهند و به نظر می‌رسد آنچه برای تاریخ‌نگاران هندی و شاید غیرهندی اهمیت داشته است، همان بازگشت پیروزمندانه وی به هند و به قدرت رسیدن مجدد ایشان بوده است. به همین دلیل است که جسته‌گریخته در بعضی منابع درخصوص اقامت همایون در ایران به کمتر از یک سال و گاه به یک سال و جای دیگر به بیش از

یک سال اشاره شده است. آنچه در این منابع چشمگیر است رفتار شاه طهماسب و احترام شایسته وی به همایون و کاروان سلطنتی هند است که از آن به نام دیپلماسی ارزشمند دربار صفوی در تاریخ ثبت شده است. از این منظر هم انتقادی به تاریخ نگاران آن دوره نیست. اهمیت مدت اقامت همایون در ایران از منظر این پژوهش برای این است که این نکته مغفول مانده از تاریخ روابط ایران صفوی با تیموریان هند روشن شود و بدانیم در آن مدت همایون آیا تنها به بازگشت پیروزمندانه به هند با یاری شاه طهماسب می اندیشیده یا آینده روشنی را با بهره گیری از فرهنگ و تمدن ایرانی در سر می پرورانده است. اگر پندار دوم را بپذیریم، با توجه به دعوت همایون از هنرمندان و معماران و دانشمندان ایرانی به هند و نشست و برخاست با آنان برای جلب نظر آن ها به منظور سفر و مهاجرت به هند، قطعاً به این نتیجه می رسیم که وی به مدت اقامت بیشتری نیاز داشته است تا این مهم به حقیقت بپیوندد. شوق دیدار همایون از سوی دیگر، برای دیدن جاهای بیشتر ایران و آشنایی با سرزمین و مردم و بزرگان و هنرمندان این سرزمین، دلیل دیگری است که او آینده هند را به صورت کشوری دلپذیر ترسیم می کرده که با کمک ایرانیان باذوق و دانشمند و هنرمند می بایستی پی می ریخت. این اندیشه نمی توانسته ظرف مدت کوتاه اقامت، آن هم با آن دغدغه های فراوان از ترس برادران خودکامه وی و نیز سایه مدعی قدرتمندی مانند شیر شاه سوری فوری به منصه ظهور برسد. افزون بر این ها، همایون تقریباً ۴ چهار ماه نزد شاه طهماسب ماند که از آن چهار ماه، مدت دو ماه را مورد غضب شاه بود و در سکوت گذشت و فرصتی یا دل و دماغی برای سفر و سیاحت و جمع آوری اطلاعات نداشت. از این رو، به نظر می رسد مدت اقامت وی با توجه به فراز و فرودهای رفتاری شاه طهماسب، به گواه تاریخ، بیش از یک سال بوده باشد.

جست و جوی کاوشگرانه در منابع هم تا حدودی این نظر را حمایت می کند: همایون و کاروان سلطنتی در ذی قعدة ۹۵۰ ق وارد سیستان شد. وی پس از دریافت دعوت شاه طهماسب در محرم ۹۵۱، یعنی حدود دو ماه بعد، وارد مشهد شد. دو پادشاه در جمادی الاول ۹۵۱ ق با یکدیگر دیدار کردند. همایون چهار ماه نزد شاه طهماسب ماند و در رمضان ۹۵۱ ق وارد مشهد شد. وی در هفتم محرم ۹۵۲ ق وارد قندهار شد، چنانچه به درستی این نظریه بسنده کنیم، روی هم رفته سفر همایون به ایران حدود چهارده ماه یا به عبارتی یک سال و دو ماه طول کشیده است.

نکته مهم دیگر این است که سفر همایون دارای برکات فراوان برای هند بوده است. یکی از مهم‌ترین نتایج و برکات این سفر تأسیس دوباره سلسله تیموریان هند و این بار زیر عنوان امپراتوری مغولان اعظم است. بدیهی است که از این زمان باید همایون را مؤسس واقعی این امپراتوری شمرد، هرچند اجل فرصتی نداد تا همایون از نعمات این سفر بیشتر بهره‌مند شود. نتیجه مهم دیگر سفر همایون به ایران، مهاجرت برخی از هنرمندان و معماران و طراحان و دانشمندان ایرانی با اجازه دربار صفوی به هند بود. در آخرین روز دیدار دو پادشاه، همایون درخواست سفر به اردبیل و دیدار از آرامگاه شیخ صفی‌الدین را داشت. وی ابتدا به اردبیل رفت و سپس از تبریز دیدن کرد. در تبریز با میر سید علی میرک و عبدالصمد شیرازی آشنا شد و آن‌ها را با خود به هند برد. این دو هنرمند، مبتکر نوعی سبک مخصوص هنر مغولی در شمال هند شدند. همایون در تبریز گویا با دختر معصوم بیگ، خواهرزاده شاه طهماسب، که برای او نامزد شده بود، ازدواج کرد. نکته آخر اینکه گسترش زبان و ادب و فرهنگ ایرانی در هند از این زمان آغاز شد و در زمان همین امپراتوری رشد کرد و در زمان اکبر، فرزند و جانشین همایون، به اوج رسید.

منابع

- آفتاب اصغر (۱۳۶۴)، تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، لاهور، خانه فرهنگ ایران.
- آفتابیچی، جوهر (۱۹۵۱)، تذکره الوقعات، ترجمه احمدالدین احمد، کراچی، کاروان ادب.
- بابر، ظهیرالدین (۱۳۰۸)، بابرنامه یا توژک بابری، به کوشش میرزا محمد ملک‌الکتاب شیرازی، بمبئی.
- بداونی، عبدالقادر (۱۳۸۰)، منتخب التواریخ، ج ۱، به کوشش مولوی احمد علی صاحب، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- بوداق قزوینی (۱۳۹۱)، جواهر الاخبار، به کوشش محسن بهرام نژاد، تهران، میراث مکتوب.
- بیات، بایزید (۱۹۴۱)، تذکره همایون و اکبر، به سعی و تصحیح محمد هدایت حسین.
- ترکمان، اسکندر بیگ (۱۳۵۰)، عالم‌آرای عباسی، چاپ دوم، تهران، امیرکبیر.
- جهانگشای خاقان (۱۹۸۶)، به کوشش اله‌داد مضطر، اسلام‌آباد، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
- خافی خان، محمد‌هاشم (۱۸۶۹)، منتخب التواریخ، کلکته، چاپ مولوی احمد و غلام‌قادر.
- خواندمیر، غیاث‌الدین (۱۳۵۳)، حبیب‌السير، تهران، خیام.

خورشاه بن قباد احسینی (۴)، تاریخ ایلچی نظام شاه.
رای، سوکومار (۱۳۸۳)، همایون در ایران، ترجمه کیوان فروزنده شهرکی، تهران، آرون.
روملو، حسن بیک (۱۳۵۷)، احسن التواریخ، به کوشش عبدالحسین نوایی. تهران، امیرکبیر.
ریاض الاسلام (۱۳۷۳)، تاریخ روابط ایران و هند، ترجمه، محمدباقر آرام و عباسقلی غفاری فرد، تهران، امیرکبیر.
علامی، ابوالفضل (۱۸۷۷)، اکبرنامه، به کوشش آغا احمد علی و عبدالرحیم، کلکته،
فرشته، محمدقاسم هندوشاه (۱۳۸۷)، تاریخ فرشته، ج ۱، تصحیح و تحشیه محمدرضا نصیری، تهران، انجمن آثار
و مفاخر فرهنگی.
قزوینی، جعفر بیک آصف خان و قاضی احمد تتوی، (۱۳۸۳)، تاریخ الفی، به کوشش غلامرضا طباطبایی مجد،
تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
قاضی احمد (۱۳۵۹)، خلاصه التواریخ، به کوشش احسان اشراقی. تهران، دانشگاه تهران.
گلبدن بیگم (۱۹۲۵)، همایون نامه، کپی از روی نسخه خطی، لکهنو.
محمدیار بن قطغان (۱۳۸۶)، مسخر البلاد «تاریخ شیبانیان»، به کوشش نادره جلالی، تهران، میراث مکتوب.
نجفی برزگر، کریم (۱۳۹۳)، تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوره صفویه، تهران،
دانشگاه پیام نور.
نوایی، عبدالحسین (۱۳۵۱)، شاه طهماسب، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
واصفی، زین الدین محمود (۱۳۴۹)، الوقایع، به کوشش الکساندر بلدروف. تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
هروی، نظام الدین احمد (۱۹۱۳-۱۹۳۱)، طبقات اکبری، کلکته، مولوی هدایت حسین.

References

- Āftāb Asghar. (1985/1364 Sh). *Tārīkh-nivīsī-yi Fārsī dar Hind va Pākistān*. Lahore: Khānah-yi Farhang-i J.I. Iran.
- Āftābahchī, Jawhar. (1951). *Tazkirat al-Wāqī'āt*, trans. Ahmad al-Dīn Ahmad. Karachi: Karvān Adab.
- Afzal al-Tawārīkh* (MS). Anonymous.

- ‘Allami, Abu’l-Fazl. (1877). *Akbarnāma*, ed. Āghā Ahmad ‘Alī & ‘Abd al-Rahīm. Calcutta.
- Bābur, Zahir al-Din. (1308 AH). *Bāburnāma (Tuzuk-i Bāburī)*, ed. Mirzā Muḥammad Malik al-Kuttāb Shīrāzī. Bombay.
- Badā’uni, ‘Abd al-Qādir. (2001/1380 Sh). *Muntakhab al-Tawārīkh*, vol. 1, ed. Maulavī Ahmad ‘Alī. Tehran: Anjuman-i Āthār va Mafākhir-i Farhangī.
- Budāq Qazvini. (2012/1391 Sh). *Jawāhir al-Akhhbār*, ed. Moḥsin Bahrām-Nizhād. Tehran: Mīrās-i Maktūb.
- Bayāt, Bāyazid. (1941). *Tazkirah-i Humāyūn va Akbar*, ed. Muḥammad Hidayat Ḥusayn.
- Firīshta, Muhammad Qāsim. (1873/1290 AH lithograph; 2008/1387 Sh critical ed.). *Tārīkh-i Firīshta*, ed. Muḥammad Rezā Naṣrī. Tehran: Anjuman-i Āthār va Mafākhir-i Farhangī.
- Jahāngushā-yi Khāqān*. (1986). Ed. Ilahdād Muḥṭar. Islamabad: Markaz-i Tahqīqāt-i Fārsī-yi Iran va Pakistan.
- Khāfī Khān, Muhammad Hāshim. (1869). *Muntakhab al-Tawārīkh*. Calcutta: Maulavī Ahmad & Ghulām Qādir.
- Khādamir, Ghiyāth al-Dīn. (1974/1353 Sh). *Ḥabīb al-Siyar*. Tehran: Intishārāt-i Khayyām.
- Khādamir, Ghiyāth al-Dīn. *Qānūn-i Humāyūnī*. Manuscript.
- Khurshāh ibn Qubād. *Tārīkh-i Īlchī-yi Nizām Shāh*.
- Rāy, Sukumār. (2004/1383 Sh). *Humāyūn dar Irān*, trans. Keyvān Forūzandah. Tehran: Ārūn.
- Rumlu, Hasan Beg. (1978/1357 Sh). *Ahsan al-Tawārīkh*, ed. ‘Abd al-Ḥusayn Nawā’ī. Tehran: Amīr Kabīr.

- Riyāz al-Islām. (1994/1373 Sh). *Tārīkh-i Ravābit-i Irān va Hind*, trans. M. B. Ārām & ‘Abbās-Qulī Ghafārī-Fard. Tehran: Amīr Kabīr.
- Shāh Tahmāsb. *Tazkirah-yi Shāh Tahmāsb*. MS copy.
- Turkamān, Iskandar Beg. (1971/1350 Sh). *‘Ālam-ārā-yi ‘Abbāsī*. 2nd ed. Tehran: Amīr Kabīr.
- Qazvini, Ja‘far Beg & Tattavi, Qāzi Ahmad. (2004/1383 Sh). *Tārīkh-i Alfī*, ed. Ghulām Rizā Ṭabāṭabā‘ī-Majd. Tehran: ‘Ilmī va Farhangī.
- Qāzi Ahmad. (1980/1359 Sh). *Khulāṣat al-Tawārīkh*, ed. Iḥsān Ishrāqī. Tehran: Tehran University Press.
- Gulbadan Beygum. (1925). *Humāyūn-nāma*. MS copy, Lucknow.
- Muhammad Yār ibn Qutghān. (2007/1386 Sh). *Maskhar al-Bilād (Tārīkh-i Shaybānīyān)*, ed. Nādirah Jalālī. Tehran: Mīrās-i Maktūb.
- Najafi Barzegar, Karim. (2014/1393 Sh). *Tārīkh-i Taḥavvulāt-i Siyāsī, Ijtimā‘ī, Iqtisādī va Farhangī-yi Irān dar Dawra-yi Ṣafavīyah*. Tehran: Payām-i Nūr University.
- Nawā‘ī, ‘Abd al-Husayn. (1972/1351 Sh). *Shāh Tahmāsb*. Tehran: Bunyād-i Farhang-i Irān.
- Wāsifi, Zayn al-Dīn Mahmud. (1970/1349 Sh). *Badāyi‘ al-Waqāyi‘*, ed. Aleksandr Boldyrev. Tehran: Bunyād-i Farhang-i Irān.
- Haravi, Nizām al-Dīn Ahmad. (1913–1931). *Tabaqāt-i Akbarī*. Calcutta: Maulavī Hidayat Husain. □